

An analysis of the relationship between Ayat Khomeini and Khomeini in Najaf (1961-1979)

Mojtaba Shahr Abadi ¹

Doi: 10.22034/te.2024.208477

Abstract

Research Paper

The role of the Shia imitation authority is not only in the sense of the office and the administrative, financial and scientific agents of the reference, but in a broader sense as a meaning-making and decision-making system that is formed around and on the margins of the imitation reference, one of the most important centers influencing the performance of references and their relationships with each other. have been The relationship between the lives of Ayat Khomeini and Khomeini in Najaf, since it is related to two of the most important and influential contemporary authorities, and secondly, because it is tied to the Islamic movement and the Iranian revolution, is a significant topic in contemporary history studies. Relationships that started with cooperation and intimacy and ended up with open differences and enmity.

The current article, relying on documentary and library studies, by rereading the surviving narratives of that period, has tried to examine and analyze these relationships based on the two indicators of theoretical frameworks and practical priorities of the parties. The results of this research show that due to the obvious differences of the parties in theoretical foundations and practical priorities, the occurrence of conflicts was a natural thing. However, the parties' lack of clear understanding of these fundamental differences, or their lack of legitimacy and fairness - even in a minimal way - for the frameworks and priorities of the other party, has led the dispute to enmity and has justified some unethical behavior of the parties towards each other.

Keywords: Ayatollah Khomeini, Ayatollah Khomeini, authority, Najaf district, house.

COPYRIGHTS

©2023 by the authors. Published by Research Institute of Imam Khomeini and the Islamic Revolution. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>



1. PhD Doctoral student of Islamic Revolution History, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Thran, Iran.
Email: mojtashahrabadi1363@gmail.com

تحلیلی بر مناسبات بیوت آیات خویی و خمینی در نجف (۱۳۴۴-۱۳۵۷)

مجتبی شهرآبادی^۱

Doi: 10.22034/te.2024.208477

مقاله پژوهشی

چکیده: بیوت مراجع تقلید شیعه نه فقط به معنای دفتر کار و کارگزاران اداری، مالی و علمی مرجع بلکه در معنایی وسیع تر به مثابه سیستمی معناپرداز و تصمیم ساز که در اطراف و حواشی مرجع تقلید شکل می گیرد، از مهم ترین مراکز تأثیرگذار بر عملکرد مراجع و مناسبات آنها با یکدیگر بوده اند. مناسبات بیوت آیات خویی و خمینی در نجف، از آنجا که اولاً مربوط به دو تن از مهم ترین و تأثیرگذارترین مراجع معاصر بوده و ثانیاً از این باب که با نهضت اسلامی و انقلاب ایران گره خورده است، موضوعی قابل توجه در مطالعات تاریخ معاصر جلوه می کند. مناسباتی که از همکاری و صمیمیت آغاز و در نهایت به اختلافات آشکار و دشمنی رسید.

مقاله حاضر با تکیه بر مطالعات اسنادی و کتابخانه ای، با بازخوانی روایات بازمانده از آن برهه، سعی کرده است تا این مناسبات را بر اساس دو شاخصه چارچوب های نظری و اولویت های عملی طرفین بررسی و تحلیل نماید. نتایج این پژوهش نشان می دهد که به سبب تفاوت های آشکار طرفین در مبانی نظری و اولویت های عملی، وقوع معارضات، امری طبیعی بوده است. اما عدم درک شفاف طرفین از این تفاوت های بنیادین یا قائل نشدن مشروعیت و حقانیت - حتی به شکلی حداقلی - برای چارچوب ها و اولویت های طرف دیگر، کار اختلاف را به دشمنی کشانده و برخی رفتارهای غیراخلاقی طرفین در حق یکدیگر را توجیه نموده است.

کلیدواژه ها: آیت الله خویی؛ آیت الله خمینی؛ مرجعیت؛ حوزه نجف؛ بیت.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

Email: mojtabashahrabadi1363@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۸/۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۶/۸

دوفصلنامه تاریخنامه انقلاب/دوره ۷/شماره ۱-۲/شماره پیاپی ۱۳ و ۱۴/پاییز ۱۴۰۲

مقدمه

بررسی روند تاریخی تحول نظرگاه‌ها در باب اجتهاد و جایگاه مجتهدین در طول حیات شیعه آشکار می‌سازد که نهاد مرجعیت تقلید بیش از همه ناشی از نیاز جامعه اسلامی به رهبری سیاسی - اجتماعی بوده است (صبوریان، ۱۳۹۸، ص. ۴۰۷). نیازی که در واژگانی همچون «زعیم» و «زعامت» تبلور یافته است.

نهاد مرجعیت تقلید به مثابه نیروی متمرکز، برخوردار از استقلال مالی از دولت و مستظهر به پشتیبانی عامه، نیاز به نهادی اجرایی دارد تا اهداف سیاسی، اجتماعی و شرعی خود را محقق نماید. این نهاد اجرایی در اصطلاح رایج در جامعه شیعی «بیت مرجع» نامیده می‌شود.

بیت مرجع، نخستین تجلی‌گاه اقتدار مرجع تقلید و در واقع مرکز تصمیم‌گیری و فرماندهی او به شمار می‌رود (انصاری و دیگران، ۱۴۰۲، ص. ۹۲). بیت، نه فقط دفتر کار که در واقع کارگزار مالی، مدیر اجرایی، برنامه‌ریز و تنظیم‌کننده روابط و مناسبات مرجع تقلید است. نکته‌ای اساسی که در شناخت بیت می‌بایست بدان توجه کرد آن است که بیت یک مرجع را نباید در معدودی کارگزار مشخص محدود کرد. در واقع بیت مرجع تقلید را می‌توان یک سیستم معناپرداز و تصمیم‌ساز دانست که در حاشیه مرجع شکل می‌گیرد (طباطبائی‌فر، ۱۴۰۲، ص. ۴۲۴).

در بررسی عملکرد مراجع، اگرچه نمی‌توان خصوصیات شخصی، اندیشه و استقلال عمل آنها را نادیده انگاشت، اما بی‌گمان لازم است که خصوصیات، ساختار و عملکرد بیت آنها نیز مورد توجه قرار گیرد. براساس چنین نگاهی پژوهش حاضر نگاهی دارد بر مناسبات بیوت دو تن از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مراجع معاصر، آیات خوبی و خمینی در نجف در مقطع سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷ ه.ش. برهه‌ای پرتلاطم، هم در تاریخ معاصر ایران و عراق و هم در حوزه نجف. مناسباتی که از صمیمیت و همسوئی، آغاز شد و به معارضة و دشمنی رسید.

۱. پیشینه تحقیق

در پژوهش حاضر روایات موجود عمدتاً مربوط به اطرافیان و حواشی آیت‌الله

خمینی است که بیشترین آنها به همت مؤسساتی چون مرکز اسناد انقلاب اسلامی و مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی منتشر شده است. از این گونه آثاری همچون خاطرات سال‌های نجف، تاریخ شفاهی زندگی و مبارزات امام خمینی در نجف و خاطرات افرادی نظیر سید محمود دعایی، علی اکبر محتشمی‌پور، اسماعیل فردوسی‌پور، سید رضا برقی، سید صادق طباطبایی و... قابل ذکرند. از آثار پژوهشی دست اول مربوط به این برهه که متعلق به همین گروه باشد، البته از کتاب «نهضت امام خمینی» نوشته سید حمید روحانی نمی‌توان یاد نکرد.

از طرف دیگر این مناسبات یعنی بیت و حواشی آیت‌الله خوئی، روایات باقی مانده به مراتب کمتر است. از این دسته البته می‌توان از کتاب «شمع همیشه فروزان» که مجموعه خاطرات و اسناد مربوط به آیت‌الله خوئی است و به همت محمدتقی انصاریان گردآوری شده است یاد کرد.

خوشبختانه آثار پژوهشی متاخر ارزشمندی در سال‌های اخیر در باب این مسئله یا مرتبط به آن به چاپ رسیده است که از آن میان می‌بایست از کتاب‌های «حوزه نجف و تحولات سیاسی ایران» نوشته حمید بصیرت‌منش و «سایه روشن حیات سیاسی آیت‌الله خوئی» به قلم سید محسن طباطبایی فر نام برد.

۲. چارچوب پژوهش

مناسبات بیوت آیات خوئی و خمینی، خواه ناخواه با نهضت اسلامی ایران گره خورده است. در نتیجه در تحلیل کنش‌های خوئی و اطرافیان او سنگ محک ارزیابی، نسبت آنها با نهضت اسلامی و رهبر آن آیت‌الله خمینی در نظر گرفته شده است. هرچا عملکرد خوئی در راستای تأیید و حمایت آن بوده، او را مرجعی اجتماعی سیاسی قلمداد کرده و عملش را ستوده‌اند و هرکجا چنین حمایتی دیده نشده یا عملی در خلاف راستای نهضت از وی سر زده؛ در بهترین حالت مرجعی سیاست‌پرهیز (فراتی، ۱۴۰۰، صص. ۷۰-۶۹) و در بدترین حالت فردی ساده‌لوح که جز فقه و اصول با هیچ موضوع دیگری آشنایی ندارد (روحانی، ۱۳۷۸، ص. ۴۷۸) معرفی شده است.

برای فاصله گرفتن از این ارزیابی‌های کلی، نخست عملکرد خوبی و بیت او پیش از تبعید خمینی به نجف در فاصله سال‌های ۴۳-۱۳۴۱ به شکلی گذرا بررسی و در چارچوب اصول و مبانی مکتب نجف، تحلیل، و سپس مناسبات بیوت این دو مرجع در سال‌های سکونت خمینی در نجف، حول سه مسئله رقابت و هم‌چشمی قم و نجف، فرآیند تصدی جایگاه مرجعیت و زعامت و تفاوت در اولویت‌های عملی به صورت مشروح‌تری بازخوانی و تفسیر می‌شود.

بازخوانی کنش‌های طرفین براساس شناخت چارچوب‌های فکری و اولویت‌های عملی، فهم وسیع‌تر و دقیق‌تری از مناسبات بیوت این دو مرجع در قبال یکدیگر بدست داده و نادرستی بسیاری از برداشت‌های متداول را نمایان می‌کند.

۳. نگاهی به جایگاه سیدابوالقاسم خویی در حوزه نجف

آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی (۱۳۷۱-۱۲۷۸ ه.ش) از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین مراجع تقلید معاصر شیعه است. در اهمیت مقام او همین بس که تعداد قابل توجهی از مراجع حاضر و درگذشته در نیم سده اخیر از شاگردان او بوده‌اند. خویی که قریب هشتاد سال از عمر خویش را در فضای حوزه نجف زیست از استوانه‌های این حوزه و از نمادهای تام و تمام آن به شمار می‌رود. جایگاه خویی در میان مراجع تقلید چنان بود که برخی مرجعیت او را از «علائم و مبشرات فرج» می‌دانستند (شریف‌رازی، ۱۳۵۲، ج ۸، ص ۴۰۸).

خویی تا قبل از سی سالگی از مراجعی همچون میرزای نائینی، آقا ضیاء عراقی، محمدحسین اصفهانی و سیدابوالحسن اصفهانی اجازه اجتهاد دریافت کرد (انصاری قمی، ۱۳۷۱، ص ۶۰). مرجعیت او پس از درگذشت سیدابوالحسن اصفهانی در سال ۱۳۲۵ مطرح شد، اما مرجعیت عام و زعامت او از سال ۱۳۴۹ و با درگذشت آیت‌الله سید محسن طباطبایی حکیم تثبیت شد. مرجعیت مطلق او البته به خارج از ایران و زعامتش به حوزه نجف محدود بود (سیر مبارزات امام خمینی در آئینه اسناد، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۸۵). مرجعیت خویی اگرچه در ایران، مرجعیتی عام نبود، اما در ایران هم مقلدینش کم‌شمار نبودند.

به لحاظ حوزه درسی نیز، درس خوئی حتی در زمان حیات مراجع معمرتر همچون حکیم یا شاهرودی، پر رونق‌ترین درس حوزه نجف بود. در واقع درس اصلی خارج، درس او بود (شریف رازی، ۱۳۳۲، ص. ۲۹۵). جایگاه بی‌بدیل خوئی در حوزه نجف را از آنجا می‌توان قیاس کرد که او را عصاره تاریخ حوزه نجف می‌دانند که توانست حتی پس از مرگش نیز این حوزه را مقید به میراث خود نگه دارد (فرازی، ۱۴۰۲، ص. ۶۴).

۴. خوئی و نهضت اسلامی ایران

زیست طولانی خوئی در نجف از او نمادی تمام و کمال از حوزه نجف با تمام خصوصیات آن ساخت. بنابراین در بررسی و تحلیل عملکردهای او و بیتش، ابتدا می‌بایست اولویت‌های عملی و چارچوب‌های نظری مکتب نجف را معرفی و کارنامه خوئی را در چارچوب آن ارزیابی کرد.

مهدی بشارت شش اصل را به عنوان اصول مکتب سیاسی نجف برمی‌شمارد: اصولی بودن، بازشناسی جایگاه شریعت در سیاست، مواجهه غیرانفعالی با تمدن جدید، ولایت فقیه، سلطنت مشروطه و مبارزه با نفوذ بیگانگان (بشارت، ۱۳۹۱، صص. ۷۸-۲۷۶).

اصول دوم، چهارم و پنجم از منظر پژوهش حاضر واجد اهمیتند. اصل بازشناسی جایگاه شریعت در سیاست در مکتب نجف به معنی نظارت فقه بر قدرت سیاسی حاکم است. مطابق اصل چهارم، مکتب نجف، قائل به حاکمیت سیاسی فقیه نبوده و در پی تشکیل حکومت نیست (بشارت، ۱۳۹۱، ص. ۲۷۷) و براساس اصل پنجم، نجف، سلطنت مشروطه تحت نظارت فقه را نه حکومت آرمانی، که بهترین و کاراترین حکومت قابل تحقق و در دسترس می‌داند (بشارت، ۱۳۹۱، ص. ۲۶۸).

در این بخش کنش‌های خوئی نسبت به نهضت اسلامی ایران تا پیش از ورود آیت‌الله خمینی به نجف، بررسی و براساس اصول پیشگفته مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۴-۱. تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی (مهر تا آذر ۱۳۴۱)

در مقطع اعتراض به مصوبه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، سه تلگراف از خوئی ثبت

شده است. تلگراف اول مربوط به ۲۶ مهر ۴۱ خطاب به آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی (دوانی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۵۲) و تلگراف دوم مربوط به اول آبان ۴۱ و خطاب به محمدرضا شاه نگاشته شده است (دوانی، ۱۳۴۱، ص ۱۶-۱۱۵).

در تلگراف اول، خویی، ضمن نفی و استنکار شدید این تصویب‌نامه از بهبهانی می‌خواهد تا «مراتب را به پیشگاه اعلیحضرت همایون، ابلاغ... تا امر ملوکانه به الغای این تصویب‌نامه اصدار فرمایند» (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۷). تلگراف دوم خویی، خطاب به محمدرضا شاه صادر شد. محمدرضا شاه در ۲۳ مهر در تلگرافی به مراجع قم، ضمن توجه دادن آن‌ها به وضعیت زمانه و سایر کشورهای اسلامی، یادآور شد که بیش از هرکس در حفظ شعائر دینی کوشاست (دوانی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۷-۴۶). خویی در تلگراف خود به شاه، ابراز امیدواری می‌کند که «شخص اول مملکت از مقدسات اسلامی... نهایت درجه نگهداری نموده و آرامش قلوب مسلمانان را تأمین نمایند» (دوانی، ۱۳۴۱، ص ۱۱۶).

با لغو تصویب‌نامه در آذر ۴۱ خویی در تلگرافی به آیت‌الله گلپایگانی از علمای ایران تشکر کرد (دوانی، ۱۳۴۱، ص ۱۸۱).

۲-۴. رفراندوم انقلاب سفید (۱۹ دی تا ۶ بهمن ۱۳۴۱)

از این برهه دو تلگراف از خویی ثبت شده است. تاریخ دقیق این دو تلگراف روشن نیست (بصیرت‌منش، ۱۳۹۷، ص ۲۲۰). مخاطب تلگراف اول سیدمحمد بهبهانی است. خویی در این تلگراف، رفراندوم را خلاف قانون اساسی دانسته و به اولیای امور تذکر می‌دهد که این اعمال موجب تشنج عمومی می‌شود (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۰). در تلگراف دوم که پس از دستگیری چند تن از روحانیون نگاشته شده، خویی با لحنی تندتر نسبت به تلگراف‌های پیشین، ضمن ابراز تأسف، مسئول هر حادثه‌ای را شخص شاه دانسته است (دوانی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۹۴).

۳-۴. حمله به مدرسه فیضیه (فروردین ۱۳۴۲)

در باب واقعه یورش به مدرسه فیضیه، سه تلگراف از خویی وجود دارد. تلگراف

اول، خطاب به آیت‌الله خمینی و با مضمون اظهار تأسف از این واقعه است (روحانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۰۱). مخاطب تلگراف دوم به تاریخ ۷ فروردین، محمدرضا شاه است. خویی در این تلگراف، به شاه اعلام می‌کند که بی‌توجهی شاه به انذار علما سبب شده تا زمامداران آلت دست دشمنان، زبان به توهین به علما بکشایند. خویی هشدار می‌دهد که حکم چنین اشخاصی معین است و علما تا آخرین نفس از دین دفاع خواهند کرد. او در پایان از شاه می‌خواهد که اسباب اغتشاش و ناراحتی ملت را برطرف نماید (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۸۰). تلگراف سوم ۱۴ فروردین و خطاب به ۲۴ تن از علمای ایران نوشته شده است. در این تلگراف خویی اعلام می‌کند که چنانچه از این قوانین رفع ید نشود آخرین وظیفه خود را انجام داده و مسئول هر حادثه شخص شاه و هیئت دولت خواهد بود (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۸۶).

۴-۴- دستگیری آیت‌الله خمینی و قیام ۱۵ خرداد

در برهه دستگیری تا آزادی آیت‌الله خمینی (خرداد ۱۳۴۲ تا فروردین ۱۳۴۳) از خویی، مجموعاً ۵ تلگراف، یک مصاحبه مطبوعاتی، یک فتوا و یک پاسخ به استفتا ثبت شده است. اول؛ فتوای خویی به تحریم همکاری با دولت ایران است که به صورت اعلامیه‌ای در تاریخ ۱۷ خرداد صادر شده است (تاریخی قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۶۰). دوم؛ مصاحبه مطبوعاتی او در اوایل تیرماه در انتقاد از وضعیت ایران^۱. سوم؛ تلگراف به محمدرضا شاه برای صرف نظر از اعدام فعالان قیام ۱۵ خرداد (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۷۸). چهارم؛ پاسخ به استفتائی درباره انتخابات مجلس که خویی در ۶ شهریور آن را تحریم کرده است (دوانی، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۴۸۰). پنجم؛ سه تلگراف به علمای تبریز و تهران و مشهد و ابراز تأسف از دستگیری برخی روحانیون در آذر ۴۲ (بصیرت‌منش، ۱۳۹۷، ص ۳۰۹) و ششم؛ تلگراف به حسنعلی منصور در ۱۸ اسفند ۴۲ برای جبران اشتباهات دولت گذشته و آزادی آیات خمینی و قمی

۱. این مصاحبه در همان سال در جزوه‌ای با عنوان «تصریحات خطیره للامام الخویی حول التغلغل اليهودی فی ایران» توسط مطبعه الآداب فی النجف الاشرف، چاپ و منتشر شد.

(اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص. ۲۳۵).

۵-۴- از تبعید آیت‌الله خمینی به ترکیه تا ورود به نجف (آبان ۴۳ تا مهر ۴۴)

از این مقطع ۴ تلگراف از خویی وجود دارد. اول؛ تلگراف به آیت‌الله مرعشی نجفی در ۲۶ آبان ۴۳ است، خویی در این تلگراف از تبعید خمینی، ابراز نگرانی می‌کند (دوانی، ۱۳۷۷، ج ۵، ص. ۴۵). تلگراف دوم مربوط به ۱۲ بهمن و خطاب به امیرعباس هویدا است. خویی در این تلگراف ضمن تکرار نصایح گذشته، آزادی و بازگشت خمینی از تبعید را خواستار شد (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص. ۲۸۳). تلگراف سوم؛ به تاریخ ۹ اردیبهشت ۴۴ و باز هم خطاب به هویدا است. خویی ضمن ابراز تأسف از اینکه هویدا نیز به راه پیشینیان می‌رود از او می‌خواهد تا زندانیان را آزاد و پریشانی ملت را جبران کند (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص. ۲۸۵). در نهایت تلگراف چهارم؛ در همان ماه و خطاب به حجت‌الاسلام فلسفی است که در آن خویی، از سوء قصد به فلسفی، ابراز تأسف کرده است (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص. ۶۴۹).

۶-۴- تحلیل عملکرد خویی در نهضت اسلامی (مهر ۱۳۴۱ تا مهر ۱۳۴۴)

ارزیابی کلی کنش‌های خویی در پنج مقطع مورد بررسی نشان می‌دهد که این کنش‌ها به طور کامل در چارچوب مکتب سیاسی نجف ابراز شده‌اند. این کنش‌ها براساس نظارت فقیه بر حکومت مشروطه جهت اصلاح و ارتقای کارآمدی و مقبولیت آن براساس پایبندی به قوانین شرع و قانون اساسی است.

خویی که ولایت فقیه را تنها از باب تصدی در امور حسبه ثابت می‌داند و قائل به جواز تصرف مطلق فقیه در امور سیاسی و اجتماعی نیست (احمدی و جاسم‌نژاد، ۱۳۹۴، ص. ۱۰۶) ولی فقیه را در جایگاه مشروعیت‌بخش و ناظر به عملکرد حکومت مشروطه تعریف می‌کند. چنان‌که رفت در مکتب نجف، سلطنت مشروطه اگرچه حکومت آرمانی، اما بهترین حکومت در دسترس عصر غیبت دانسته می‌شد که از طریق نظارت فقیه بر پایبندی آن به قوانین شرع، مشروعیت می‌یافت، و وجه مشروطه بودن، به آن

مقبولیت می‌بخشید. کنش‌های خویی در مقاطع مذکور در چارچوب نظارت و تنبه و تلاش برای اصلاح روندها در نظام سلطنت مشروطه است. فارغ از شدت و ضعف کنش‌ها، به هر حال همگی در این چارچوب جای می‌گیرند.

برای درک درستی این تحلیل، همین بس که حتی در تندترین تلگراف‌ها یا اعلامیه‌های خویی هم وجه براندازانه نسبت به سلطنت مشروطه وجود ندارد. حتی جایی که مستقیماً خود شاه را مسئول قلمداد می‌کند نیز به انداز و تنبه نظر دارد، نه برانداختن حکومت. ضمن آن که اساساً در اکثر قریب به اتفاق تلگراف‌ها یا اعلامیه‌های او کاستی‌ها به دولت منسوب می‌شود نه به شاه. فی‌المثل خویی در فتوایی به تاریخ ۱۷ خرداد ۴۲ همکاری با دولت را تحریم کرد اما سخنی از پادشاه یا دربار سلطنت به میان نیاورد. این برداشت را گزارش کنسولگری ایران در کربلا مربوط به ۱۹ خرداد ۴۲ تأیید می‌کند. کنسول ایران در گزارشی می‌نویسد: «بنا به نقل مطلعین، آیت‌الله خویی در نظر داشت فتوایی صادر نموده و همکاری با دربار شاهنشاهی را تحریم نماید» (بصیرت‌منش، ۱۳۹۷، ص. ۲۸۰). گزارش کنسولگری ایران در کربلا که دو روز پس از فتوای خویی مبنی بر تحریم همکاری با دولت ایران نوشته شده، نشان می‌دهد که فتوای تحریم همکاری با دربار شاهنشاهی صادر نشده و به همان تحریم همکاری با دولت بسنده شده است.

نمونه تند دیگر، تلگراف خویی به ۲۴ نفر از علمای ایران پس از واقعه حمله به فیضیه است. این تلگراف به تاریخ ۱۴ فروردین ۴۲ اعلام می‌کند که چنانچه از قوانین ضد اسلامی رفع ید نشود «آخرین وظیفه خود را انجام خواهیم داد و مسئول هر حادثه شخص شاه و هیأت دولت خواهد بود». این تلگراف که از نظر لحن، یکی از تندترین متن‌های منسوب به خویی است نیز در همان چارچوب قابل تحلیل است. در واقع حتی در این متن نیز نشانه‌ای از براندازی نظام مشروطه نیست و حداکثر می‌توان آن را در مقیاسی بسیار کوچکتر به نحوه مواجهه مراجع مشروطه‌خواه نجف با محمدعلی‌شاه قاجار مشابه دانست.

نمونه دیگر، مصاحبه مطبوعاتی خویی در تیر ۱۳۴۳ است. متن مصاحبه پیش از انتشار عمومی در اختیار سفارت ایران در عراق قرار گرفت. سفارت ایران در گزارشی

به وزارت امور خارجه می‌نویسد: در پاسخ خوئی به سؤال اول «ممکن بود تصور شود اسائه ادبی به ساحت مقدسات ملی [یعنی شاه] شده است به این جهت ایشان را متوجه اشتباه نموده تا متن مصاحبه تغییر کند و سوال و جواب درباره دولت باشد نه مقام شامخ سلطنت» (بصیرت‌منش، ۱۳۹۷، ص. ۲۹۳). حتی در پایان همین مصاحبه نیز خوئی در پاسخ به این سؤال که شرط شما برای پایان مبارزه با حکومت ایران چیست؟ می‌گوید: ما هیچ‌گونه شرطی نداریم جز خودداری از جنگیدن با دین، کنار گذاشتن قوانین ظالمانه، حفظ قانون اساسی و کوییدن نفوذ یهودی و بهایی در کشور (تاریخی قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ۱۳۷۸، ج ۴، ص. ۹).

بر همین روال می‌توان سایر عملکردهای خوئی نسبت به نهضت اسلامی در این دوره را تحلیل کرد و نشان داد که رفتارهای سیاسی او بر اصول مکتب نجف، منطبق بوده و فراز و نشیب جدی در آن نمی‌توان یافت.

۵. مناسبات بیوت آیات خوئی و خمینی در نجف (مهر ۱۳۴۴ تا مهر ۱۳۵۷)

آیت‌الله خمینی ۱۳ مهر ۱۳۴۴ به همراه فرزندش سیدمصطفی وارد عراق شد (رنجبرکرمانی، ۱۳۸۹، ص. ۵۷). اینکه سیدمصطفی ورودشان به عراق را ابتدا به بیت آیت‌الله خوئی اعلام می‌کند (خاطرات سال‌های نجف، ۱۳۹۲، ج ۱، ص. ۲۲) می‌توان نشانه‌ای از روابط حسنه طرفین و تمایل بیشتر خمینی به خوئی نسبت به سایر مراجع نجف و به خصوص زعیم آن آیت‌الله حکیم دانست. این تمایل احتمالاً به سبب مواضع محکم حمایت‌آمیز خوئی نسبت به نهضت اسلامی ایران بود.

خمینی در ۲۳ مهر وارد نجف شد و از این زمان تا سیزده سال بعد ساکن این شهر بود. در این بخش مناسبات بیوت این دو مرجع بزرگ شیعه با تأکید بر وجوه اختلافی، مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. از آنجا که بررسی تمام موارد در بستر یک مقاله ممکن نیست، لذا مناسبات طرفین را در سه محور اصلی (۱) رقابت و هم‌چشمی قم و نجف، (۲) فرآیند انتقال مرجعیت و زعامت و (۳) اولویت‌های ناهمخوان، محدود کرده و با بازخوانی چند واقعه حول این سه محور، آنها را مورد تحلیل قرار می‌دهیم.

تأکید مجدد بر این نکته ضروری است که بیت یک مرجع را نباید در چند کارگزار رسمی خلاصه کرد. بیت، یک سیستم معناپرداز و تصمیم‌ساز است که در حاشیه مرجع شکل می‌گیرد (طباطبائی فر، ۱۴۰۲، ص. ۴۲۴). درست است که کنش یک مرجع ناشی از اندیشه او و شناخت مصلحت و تکلیف در برهه‌های مختلف است اما نمی‌توان نقش این سیستم پیرامونی را در کنش‌گری او نادیده گرفت.

۱-۵. رقابت و هم‌چشمی قم و نجف

اگرچه تنها مرجع نجف که برای استقبال از آیت‌الله خمینی کاری انجام داد، آیت‌الله خویی بود (خاطرات سال‌های نجف، ۱۳۹۲، ج ۱، ص. ۹۲) و در همان شب ورود خمینی به نجف نیز به دیدار او رفت (فلاحی، ۴۹، ص. ۱۳۹۰) و دیدارشان نیز بسیار محبت‌آمیز و گرم توصیف شد (رشیدی، ۱۳۸۳، ص. ۹۴) اما بارقه‌های اختلاف میان بیوت و اطرافیان این دو مرجع حتی پیش از ورود خمینی به نجف نیز به تدریج قابل مشاهده می‌شد.

۱-۱-۵- نخستین بارقه اختلاف

چنانکه می‌دانیم نخستین بازداشت آیت‌الله خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تهدیدهای دولت علم نسبت به برگزاری دادگاه نظامی و صدور احکام سنگینی همچون اعدام (روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۱۰۹، ص. ۱۳) موجب ترس مردم و حساسیت حوزه‌های علمیه و منجر به مهاجرت تعدادی از مراجع و علما به تهران شد (انصاری، ۱۳۹۲، ص. ۴۸). با تلاش برخی از علمای مهاجر، اعلامیه‌ای به امضای تعدادی از مراجع وقت^۱ رسید که در آن مرجعیت آیت‌الله خمینی تأیید شده بود (منتظری، ۱۳۷۹، ص. ۱۹۴). البته دادگاهی برای آیت‌الله خمینی برگزار نشد و ایشان چندی بعد در ۱۵ فروردین ۴۳ آزاد شد و به قم بازگشت (بهبودی، ۱۳۹۶، ص. ۳۸۳).

سیدجعفر شبیری زنجان‌ی روایت می‌کند که پس از آزادی امام [خمینی] قرار شد

۱. آیات شریعتمداری، میلانی، مرعشی نجفی و محمدتقی آملی

جشن مفصلی در مدرسه آیت‌الله بروجردی نجف برگزار کنیم. شبیری برای دعوت از خویی جهت شرکت در این جشن به بیت ایشان می‌رود. «وقتی وارد شدم جلسه استفتاء با حضور معظم‌له منعقد بود... لذا با آقازاده ایشان، آقا سیدجمال... مسأله را در میان گذاشتم... وقتی مطلب را به ایشان گفتم، ایشان مقداری گلایه کردند که اطرافیان آقای خمینی تندروی می‌کنند و درست است که آقایان و از جمله ابوی ما مرجعیت آقای خمینی را تأیید کردند ولی آن برای جلوگیری از خطراتی بود که ایشان را تهدید می‌کرد و حالا اطرافیان ایشان همه‌جا مرجعیت ایشان را مطرح می‌کنند و می‌خواهند در مقابل مرجع عالی‌قدر نجف، ایشان را قرار بدهند...» (انصاریان خوانساری، ۱۳۹۶، ص. ۲۳۰).

این روایت نشانی است از نخستین بارقه‌های اختلاف طرفین که بر سر عنوان مرجعیت خود را آشکار کرد. چنانکه گذشت در سال‌های ۴۱ و ۴۲ قاطع‌ترین واکنش‌های مراجع تقلید در قبال نهضت اسلامی ایران و تأیید آن، متعلق به خویی بود (موسوی تبریزی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص. ۲۰۵). از آن‌جا که تلگراف‌ها، مصاحبه‌ها و اعلامیه‌های خویی به نسبت واکنش‌های حکیم که زعیم حوزه نجف بود، بسیار بیشتر به مذاق مبارزان و طرفداران نهضت خوش می‌آمد، در نتیجه نگاه دین‌داران مبارز نیز بیش از سایر مراجع به خویی بود.

در ۸ اردیبهشت ۴۲ جمعی از علمای ایران نامه مفصلی به خویی نوشتند و در آن ضمن برشمردن وضعیت ایران، برای جلوگیری از سقوط مذهب تشیع در ایران از او استمداد طلبیدند (دوانی، ۱۳۷۷، ج ۳، صص. ۹۶-۲۹۲). در نامه خطاب به خویی تصریح شده بود که «شما که حاکم بر میلیون‌ها نفر هستید... عاجلاً بایستی برای این ۲۵ میلیون نفر مسلمان اکثرأ شیعه [ایرانیان] چاره‌جویی فرمایید... مردم شیعه امامیه بعد از عنایات الهی... چشم به شخص حضرت‌عالی دوخته‌اند...». نکته مهم در آن بود که چنین نامه‌ای با چنین مخاطباتی قاعدتاً بایستی به حکیم به عنوان زعیم نجف نگاشته می‌شد نه به خویی (بصیرت‌منش، ۱۳۹۷، ص. ۲۴۵).

به نظر می‌رسد که حمایت بی‌شائبه خویی از نهضت اسلامی در این برهه و واکنش‌های تند او نسبت به حکومت ایران، آن‌چنان خوشایند روحانیون انقلابی بود که با نگارش این نامه خطاب به خویی، سعی کردند او را در جایگاه مرجع بزرگ و زعیم

حوزه نشانده و در مقابل، موقعیت آیت‌الله حکیم که مواضعش به لحاظ کمی، کمتر و به لحاظ کیفی، محافظه‌کارانه‌تر بود را تضعیف و جایگاه خوئی را تقویت نمایند. با تأیید مرجعیت آیت‌الله خمینی توسط مراجع دیگر و آزادی و بازگشت به قم، تبلیغ و تأکید بر مرجعیت ایشان توسط اطرافیان و حواشی او شدت گرفت. برداشت اطرافیان خوئی آن بود که کنش‌های مبارزین نهضت اسلامی در هواداری از خوئی، عملی تاکتیکی بوده و حال که مرجعیت خمینی، اعلام شده طرفداران او در چرخشی غیراخلاقی، موضعشان را تغییر داده‌اند. جملات نقل شده از سیدجمال خوئی حاکی از چنین برداشتی است. این نقطه را می‌توان نخستین بارقه اختلاف و تعارض میان بیوت آیات خوئی و خمینی در نظر گرفت.

۲-۱-۵- رقابت بر سر گرسی تدریس و جلسات درس

آیت‌الله خمینی از اواخر آبان ۴۴ تدریس خارج فقه را در نجف آغاز کرد. مدرس او مسجد شیخ انصاری مشهور به مسجد ترک‌ها بود (رجبی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۸۱). برقراری جلسات درس خمینی دومین محمل رقابت و برخورد اطرافیان و حواشی دو مرجع با یکدیگر بود. موضوع رقابت قم و نجف و اینکه اساساً این دو حوزه مهم تشیع علیرغم ارتباطات و مراودات گسترده، چندان نگاه مثبتی به هم نداشتند، موضوع پنهان و ناشناخته‌ای نیست. از نگاه حوزه هزار ساله نجف، حوزه نوپای قم نه در فقه و نه در اصول، اهتمام چندانی نمی‌ورزید و در نتیجه حرفی نیز برای گفتن نداشت متقابلاً قم نیز حوزه نجف را متحجر می‌دانست (فلاحی، ۱۳۹۰، ص ۵۸).

آیت‌الله سیدموسی شبیری زنجانی روایتی نقل می‌کند که به خوبی این نگاه و رقابت‌های موجود بین دو حوزه مهم شیعه را نشان می‌دهد. شبیری زنجانی از آیت‌الله سیدصدرالدین صدر نقل می‌کند که در برهه‌ای آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی، زعیم وقت نجف، اجازه خود برای صرف وجوهات جهت طلاب قم را پس می‌گیرد. صدر به نجف رفته، خدمت اصفهانی می‌رسد و به او می‌گوید که اگر اجازه صرف وجوه ندهد، حوزه قم از بین خواهد رفت. اصفهانی از صدر می‌پرسد: «حوزه قم چند طلبه به درد بخور دارد؟» صدر پاسخ می‌دهد: «نیمی از آنها. اصفهانی می‌گوید: «همه طلبه‌های

حوزه نجف به درد اسلام و مسلمین می‌خورند». منظور اصفهانی آن بود که اولویت، صرف وجوهات برای نجف است. از نظر اصفهانی، اصل، نجف بود و قم، فرع بر آن. شیبیری اضافه می‌کند که وقتی آیت‌الله بروجردی در بروجرد ساکن بود، اصفهانی، احتیاطات خود را به او ارجاع می‌داد. اما زمانی که بروجردی به قم مهاجرت کرد، اصفهانی علیرغم اجازات قبلی، این بار دست نگه داشت و می‌گفت: «نجف، شکست می‌خورد» (شیبیری زنجانی، ۱۳۸۹، صص. ۴۴-۳۴۳).

مسأله رقابت بر سر مجالس درس، علاوه بر موضوع رقابت قم و نجف، بر محمل پیشگفته در بند پیشین نیز اضافه شده و شدت یافته بود. چنین بود که موضوع تدریس آیت‌الله خمینی و جلسات درس او برای اطرافیان و حواشی دو مرجع، به صحنه جدیدی برای منازعه و رقابت بدل شد: تلاش برای جذب افراد بیشتر از سوی اطرافیان خمینی و فعالیت برای از رونق انداختن آن از سوی برخی حواشی خویی.

خاتم یزدی از شاگردان و اعضای هیئت استفتای خمینی، ضمن اشاره به پروتق بودن جلسات ابتدایی درس استادش اشاره می‌کند که به تدریج از تعداد شاگردان کاسته شد و تا پایان نیز علیرغم بار علمی بالای درس، هرچند تعداد شاگردان آبرومند و خوب بود اما هیچ‌گاه آن طور که ما می‌خواستیم نشد (خاطرات سال‌های نجف، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۹۵). خاتم تعداد شاگردان خمینی را حدود صد نفر (همان) و محمدرضا ناصری شاگرد دیگر خمینی، آنها را حدود ۵۰ نفر ذکر می‌کند (خاطرات سال‌های نجف، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۲۰۱). سیدرضا برقی از دیگر شاگردان این کلاس به همین بسنده می‌کند که تعداد شاگردان بسیار کمتر از شاگردان خویی بود (عباسی و نخبه، ۱۳۹۶، ص ۸۹).

از خاطرات حاضران درس آیت‌الله خمینی چنین برمی‌آید که سطح علمی درس ایشان، بالا و در عین سادگی، وزن بسیار داشته است. با این همه، رقیب، تمام توان خود را برای از رونق انداختن این درس به کار گرفت و با حربه‌هایی نظیر تبلیغات سوء و زیر سؤال بردن اعلیت خمینی (فراتی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۵۶)، فعالیت برای جذب طلاب جوان و تازه‌وارد به سمت مراجع و درس‌های دیگر (محتشمی‌پور، ۱۳۷۶، ص ۵۰۷) درس خمینی را تا حدی از رونق انداخت. البته چنین تلاش‌هایی از سوی هر دو طرف انجام می‌گرفت. حواشی و اطرافیان خمینی توان زیر سؤال بردن خویی به لحاظ علمی را

نداشتند اما آنها نیز تلاش‌های گسترده‌ای در چارچوب این جبهه‌بندی برای جذب طلاب به کار می‌گرفتند.^۱

۲-۵- فرآیند سنتی و طبیعی انتقال مرجعیت: منازعه بر سر اعلیت و زعامت

آیت‌الله سیدمحسن طباطبایی حکیم زعیم حوزه نجف در ۱۱ خرداد ۱۳۴۹ درگذشت (تبرائیان، ۱۳۸۷، ص. ۷۰۹). آشکار بود که اطرافیان و هواخواهان مراجع برای نشان دادن مرجع خود بر جایگاه اعلیت و زعامت، فعالیت‌های آشکار و پنهان وسیعی را سامان دهند. اگرچه جایگاه مرجعیت و زعامت، هیچ‌گاه انتصابی نبوده و رسیدن به این جایگاه به صورت نانوشته در روندی کاملاً طبیعی براساس دانش و تقوای مرجع و البته التفات و توجه قلوب مؤمنین محقق می‌شده است (طباطبائی فر، ۱۴۰۲، ص. ۴۳۶). با این همه این روند، نافی فعالیت‌های اطرافیان و هواداران و اثر این فعالیت‌ها بر تثبیت و جافتادان اعلیت یک مرجع نیست.

هیچ‌گونه فعالیتی که نشانگر تلاش برای رسیدن به جایگاه زعامت حوزه نجف باشد، نه از سوی آیت‌الله خویی و نه از سوی آیت‌الله خمینی ثبت نشده است. حتی از سوی خمینی، به عکس آشکارا عدم تمایل به این جایگاه و پرهیز دادن اعضای بیت و هواداران از وارد شدن به چنین فعالیت‌هایی دیده می‌شود. خمینی در نامه‌ای به فرزندش، سیداحمد به صراحت او و سایر مرتبطين و هواداران خود را از ورود به چنین عرصه‌ای منع می‌کند (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص. ۲۷۴). البته چنین استنکاف یا دستورهایی، مانع از فعالیت اطرافیان و حواشی نبود.

طرفداران و حواشی خمینی در نجف که عمدتاً طلاب و روحانیون جوان و مبارز بودند و درس و بحث‌شان، حالتی کج‌دار و مریز داشت و در جنب امر مبارزه‌شان قرار می‌گرفت (خاطرات آیت‌الله سیدعباس خاتم یزدی، ۱۳۸۱، ص. ۱۳۱) در این میدان، با شدت تمام، فعال شدند. آنها در پی قرار گرفتن رهبر مبارزات نهضت اسلامی ایران در جایگاه

۱. رک: رحمانی، محمدعلی (۱۳۹۷). امام بدون تحریف. مصاحبه حجت‌الاسلام محمدعلی رحمانی با

مرجع اعلم و زعیم حوزه‌های علمیه بودند. از سوی دیگر شاگردان و طرفداران خوئی نیز این جایگاه را صرفاً متعلق به استاد و مرجع خود می‌دانستند. بنا به دلایلی، واضح بود که این جایگاه به خوئی رسیده و برای وی تثبیت خواهد شد.

در این زمان، خوئی نزدیک به شش دهه از عمرش را در حوزه نجف گذرانیده و قریب چهار دهه بود که استاد دروس خارج در آن بود (انصاری، ۱۳۷۱، ص. ۶۱). خوئی، هم تحصیلکرده و هم استاد حوزه نجف بود. از زمان درگذشت سیدابوالحسن اصفهانی، نام خوئی در عداد مراجع قرار گرفته بود. در حالی که آیت‌الله خمینی، تنها چهار سالی بود که در نجف به حالت تبعید می‌زیست. ضمن آنکه او تحصیلکرده قم بود، نه نجف. قدمت تدریس او در مقام یک استاد خارج نیز بسیار کمتر از خوئی بود. نام او نیز پس از درگذشت آیت‌الله سیدحسین بروجردی یعنی کمتر از یک دهه پیش از این زمان به عنوان مرجع تقلید مطرح شده بود (روزنامه کیهان، شماره ۵۳۲۰، ص. ۱۲). نکته جالب توجه آن که چند سالی پیش از این^۱، خمینی در یک سخنرانی در حضور روحانیون و طلاب، از خوئی با عنوان «آیت‌الله‌العظمی» یاد کرده بود (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص. ۲۷۵).

گذشته از سابقه تدریس و مرجعیت، از دو موضوع دیگر نیز نمی‌توان گذشت. اول، رقابت نجف و قم بود که پیشتر بدان اشاره شد. در واقع بسیار بعید بود که حوزه نجف، زعامت خود را به مرجعی از قم بسپارد. موضوع دیگر آن بود که آیت‌الله خمینی به آن اندازه که در ایران شناخته شده و نامدار بود، در خارج از ایران، شناخته شده نبود. سیدموسی صدر که زمانی از شاگردان خمینی در قم بود و در این برهه در لبنان می‌زیست، دلیل عدم ترویج خود از خمینی را چنین مطرح کرده بود: «آقای خمینی آن‌طور که در ایران شناخته شده برای شیعیان خارج از ایران شناخته شده نیستند. اگر من ایشان را... مطرح کنم یک حالت تصنعی دارد و در شأن ایشان نیست» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص. ۱۷۳). برای بسیاری از ایرانیان متدینی که از خمینی تقلید می‌کردند ویژگی سیاسی ایشان و رویارویی او با رژیم پهلوی از اهمیت اساسی برخوردار بود.

بدیهی بود شیعیان خارج از کشور فاقد این احساس بودند (بصیرت منش، ۱۳۹۷، ص. ۳۸۲).
 حواشی و اطرافیان جوان و مبارز آیت‌الله خمینی، تلاش می‌کردند با قرار دادن رهبر نهضت در جایگاه مرجع اعلم و زعیم حوزه، حقانیت و مشروعیت مبارزه خود را بدون منازع، موقعیت رهبر خود را بدون معارض و در نتیجه میدان مبارزه خود را وسعت بیشتری داده و عملاً دست سایر مراجع که از نظر ایشان محافظه‌کار یا بی‌عمل بودند و طبیعتاً نظر و عمل‌شان بر بخشی از جامعه تأثیر می‌نهاد را ببندند. در نتیجه این مبارزان پرشور با خلط کردن و این‌همانی مبارزه با رژیم پهلوی با اعلمیت فقهی، پای در میدان منازعه و رقابتی گذاشتند که نتیجه‌اش پیشاپیش مشخص بود.

طلاب مبارز و انقلابی هواخواه خمینی پس از رحلت حکیم، باب این رقابت را گشودند. آنان از دو تن از فضلالی حوزه نجف، آیات مدنی تبریزی و راستی کاشانی، تأیید اعلمیت خمینی را اخذ کردند. پس از این تأییدیه‌ها و در واکنش به آنها بود که حواشی خوئی نیز به تکاپو افتادند (موسوی تبریزی، ۱۴۰۲، ص. ۱۶) و چنان‌که انتظار می‌رفت، اکثریت مجتهدین نجف، خوئی را به عنوان مرجع اعلم به شیعیان، معرفی کردند. خاتم یزدی تعداد آنها را ۱۴ نفر و از جمله محمدباقر صدر، مجتبی لنگرانی، موسی زنجانی، صدرا بادکوبه‌ای و... اعلام می‌کند (خاطرات آیت‌الله سیدعباس خاتم یزدی، ۱۳۸۱، ص. ۹۹).

طرفداران خمینی که در نجف موفقیتی نیافته بودند سعی کردند، صحنه رقابت را در ایران به سود خود، تغییر دهند. به ابتکار حسینعلی منتظری و عبدالرحیم ربانی شیرازی متن سوالی از فضلالی قم برای تأیید اعلمیت آیت‌الله خمینی تهیه شد (منتظری، ۱۳۷۹، ص. ۲۱۹). اما نتیجه این استفسار نیز کاملاً آن چیزی نبود که مبارزان انقلابی، طالب آن بودند. طاهری خرم‌آبادی از دست‌اندرکاران این برنامه می‌گوید: بنای کار بر این بود که مطلب را آقایان درجه اول بنویسند و به افراد درجه دوم و سوم تنزل نکنند. طاهری اجمالاً اشاره می‌کند که آنچه نوشتند در مجموع حکایت از جواز تقلید از خمینی می‌کرد نه اعلمیت ایشان. «اعلم معرفی کردن امام [خمینی]، آن هم با حضور شخصیت‌هایی همچون خوئی، خوانساری و میلانی برای آقایان مشکل بود (احمدی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص. ۷۹). سیدحسین موسوی تبریزی از دست‌اندرکاران دیگر این برنامه به

خاطر می‌آورد که حتی آقای مشکینی که خود از مبارزین و طرفداران به نام خمینی به شمار می‌رفت، آیات خوانساری و خویی را اعلم می‌دانست و در جواب، تنها به جواز تقلید از امام [خمینی] اکتفا کرد. موسوی تبریزی اضافه می‌کند که برخی اساتید دیگر که خود نیز در مظان مرجعیت بودند، سکوت را ترجیح دادند. آیت‌الله سلطانی طباطبایی در پاسخ به موسوی تبریزی گفته بود که تشخیص اعلم از میان خویی و خوانساری و خمینی برایش مشکل است، بنابراین اظهارنظر نمی‌کند. شیخ مرتضی حائری یزدی نیز اگرچه در علن و آشکار، اظهارنظری نمی‌کرد، اما در پاسخ به سؤالات خصوصی، خوانساری را اعلم معرفی می‌کرد (موسوی تبریزی، ۱۴۰۲، ص. ۱۵).

با تثبیت اعلمیت و زعامت خویی به خصوص در خارج از ایران، بارقه‌های تضادها و اختلاف‌های ریز و درشت پیشین به آتشی شعله‌ور میان طرفین بدل شد. این رقابت ناکام چنان خشم اطرافیان جوان خمینی را برانگیخت که سیدحمید روحانی که بعدها تاریخ‌نگار انقلاب نیز لقب گرفت، برخی از مشهورترین مروجین خویی از جمله سیدموسوی صدر و پسر عمویش محمدباقر صدر را جیره‌خوار و عامل صهیونیسم معرفی کرد (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص. ۱۸۱). همو بعدها در توصیف صحنه این رقابت نوشت: «روحانی‌نماها و پیش‌نماهای نامتعهد... یکباره خود را در برابر گرایش سیل‌آسای مردم به سوی امام یافتند و نیز در برابر موضع قاطع، صریح و انقلابی علمای مجاهد و متعهد درباره مرجعیت جهانشمول امام غافل‌گیر شدند و دریافتند که تمام رشته‌ها پنبه شده و نقشه‌ها نقش بر آب گردیده است. اینجا بود که.... یکباره خواب‌نما شدند که خویی، اعلم است و باید از او تقلید کرد (روحانی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص. ۷۸۸).

البته ناروا بودن تقلیل انتخاب مرجع تقلید به چنین تحلیل نامنصفانه‌ای آشکار است اما این دست اظهار نظرها می‌تواند پرتوی باشد بر فضای کنشگری طرفین در آن برهه. فضای غبارآلودی که از این پس به تدریج به مرزهای خطرناک تخطئه، تهمت و حذف نزدیک شد.

۳-۵- اولویت‌های عملی: مبارزه با رژیم بعثی عراق یا نظام سلطنتی ایران؟

در تیرماه ۱۳۴۷ حزب بعث به رهبری احمد حسن البکر با تدارک یک کودتا،

قدرت را در عراق به دست گرفت (اکبری، ۱۳۹۹، ص. ۱۴۸). تأکید حزب بعث بر ناسیونالیسم عربی سنی‌گرا و اختلافات و درگیری‌های ریز و درشت آن با حکومت ایران، حوزه نجف را از این زمان تا سقوط حزب بعث، در گیر و دار بود و نبود قرار داد. حکومت عراق، حوزه نجف که مراجع و بخش بزرگی از اساتید و طلابش را ایرانیان تشکیل می‌دادند، به خودی خود به چشم اگر نه جاسوس که حداقل هواخواه حکومت ایران می‌دید و از آن گذشته اساساً یک حوزه شیعی مستقل از حکومت را بر نمی‌تابید.

چنانکه رفت به طور سنتی، ایرانیان متدین در حوادث روزگار نیم‌نگاهی به نجف و مراجع آن داشتند. چه برای اظهار نظر و صدور حکم، و چه برای حمایت و پشتیبانی. اما این موضوع دو طرفه نبود. حوزه نجف، حتی اگر می‌خواست هم نمی‌توانست به قم چشم بدوزد.

در ایران از روزگار صفویه بدین سو حکومت‌های شیعه مذهب بر سر کار بودند و حداقل در مقام ادعا و شعار هم که بود، خود را پرچمدار و نگهبان مذهب شیعه معرفی می‌کردند. بر این اساس طبیعی بود که آنها ناگزیر از تعامل با مراجع عتبات و احترام و تظاهر به حرف‌شنوی از آنها بودند. در عراق اما داستان بدین گونه نبود. حوزه نجف، چه در دوران حاکمیت عثمانی، چه در دوره نظام سلطنتی و چه در روزگار سطره حزب بعث، تحت حاکمیت قدرت‌های سنی مذهب می‌زیست. تمام این قدرت‌ها، با شدت و ضعف، اما مستمر در نجف به چشم دشمنی یا لاقط سوءظن می‌نگریستند. اولاً از این باب که نجف، بزرگترین پایگاه نشر معارف شیعی بود و از این نظر در مسیری خلاف مسیر رسمی حاکمیت حرکت می‌کرد. ثانیاً این حاکمیت‌های سنی به درستی این تحلیل بزرگان نجف، معترف بودند که حوزه نجف را ایرانیان تأسیس کرده و قدرت را در آن، در دست داشته و دارند.^۱ از آنجا که روابط حکومت‌های ایران شیعی با حکومت‌های سنی عراق، عموماً براساس دشمنی آشکار یا پنهان بود، در نتیجه حوزه

۱. جمله مشهوری از آیت‌الله خویی در این رابطه وجود دارد که گفته بود «ما عراق را به این آسانی‌ها نگرفته‌ایم که به این آسانی پس بدهیم» (اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، شماره بازبایی ۰۱۴۱-۴۱۰۹۷۴). نقل رایج دیگری در حوزه‌ها وجود دارد مبنی بر اینکه «نجف را ایرانی‌ها و قم را نجفی‌ها تأسیس کردند».

نجف و مراجع و زعمای غالباً ایرانی آن در معرض بدگمانی قدرت‌های حاکم بر عراق قرار داشتند.

چنین وضعیت بغرنجی، یک اولویت اساسی محتوم را پیش روی حوزه نجف و زعمای آن قرار می‌داد: حفظ موجودیت و استقلال حوزه نجف. تحقق این اولویت کلان، مستلزم اولاً مبارزه و در واقع مقاومت در برابر حکومت عراق بود و ثانیاً جلب پشتیبانی تنها کشور شیعی جهان یعنی ایران.

حوزه قم که در ابتدای سال ۱۳۰۱ ه.ش و به دست شیخ عبدالکریم حایری یزدی باز تأسیس شده بود (بصیرت‌منش، ۱۳۹۲، ص. ۲۳۶) در جنب رقابت‌هایش با نجف، در این برهه کم‌توان‌تر از آن بود که در تلاطمات دهر بتواند از حوزه نجف، دستگیری مؤثری کند. در نتیجه تنها پشتیبانی که احتمال کارآمدی آن وجود داشت، حکومت ایران بود.

میان حکومت ایران و حوزه نجف، جز موارد معدودی، ارتباط احترام‌آمیز جاری بود. حوزه نجف از حکومت ایران، به عنوان تنها حکومت شیعه جهان در برابر تسنن حاکم در سایر سرزمین‌های اسلامی و نیز موج کمونیسم که جهان را در می‌نوردید، حمایت می‌کرد. زعمای نجف در ارتباط با سلطنت ایران، از جایگاه مرجعیت خود در طیفی که از ارشاد و نصیحت آغاز می‌شد و می‌توانست تا تهدید و حتی حکم به خلع پادشاهی نیز برسد استفاده می‌کردند تا حکومت شیعه ایران در مسیر کارآمدی، مقبولیت و مشروعیت بیشتر حرکت کند و دستخوش اضمحلال نشود. در مقابل نیز سلطنت ایران، روابط احترام‌آمیز خود با نجف را حفظ و در حد توان و حتی در شکل نمادین خود هم که شده بود، از حوزه نجف و زعمای آن حمایت و پشتیبانی می‌کرد. از آنچه گفته شد به خوبی می‌توان زمینه اختلاف بعدی میان بیوت و حواشی آیات خویی و خمینی را دریافت. اختلاف عمیق و بنیادین بر سر اولویتی که در نگاه طرفین، بود و نبودشان در گرو آن بود.

از نگاه اطرافیان مبارز خمینی در نجف، اولویت اساسی و غیر قابل بحث، مبارزه با رژیم سلطنتی ایران و ساقط کردن آن بود. حفظ حوزه‌های علمیه و استقلال آنها، فرع بر این اولویت بود. از نظر آنان، حفظ و توسعه واقعی حوزه نیز در گرو سقوط سلطنت

ایران بود. فراتر از آن، نجف برای انقلابیون حواشی خمینی، منزلگاهی برای گذران تبعید و ادامه مبارزه بود، نه خانه‌ای که دل‌بستگی یا احساس مسئولیت خاصی نسبت به آن وجود داشته باشد. حال آنکه از دید نجفی‌ها و خاصه بیت و حواشی خوئی که نجف را به چشم خانه و وطن خود می‌نگریستند، اولویت اساسی، حفظ موجودیت و استقلال حوزه نجف (محتشمی‌پور، ۱۳۷۶، ص. ۳۲۳) و تقویت تنها حکومت شیعه در جهان اسلام یعنی ایران بود و این مهم در گرو مبارزه و مقاومت در برابر مهم‌ترین دشمن آن یعنی حکومت بعثی عراق و ارتباط مؤثر با حکومت ایران قرار داشت.

هر رفتار و کنشی می‌بایست در نسبت با این اولویت‌ها ارزش‌گذاری می‌شد و هر عملی خارج از این اولویت‌های مبنایی، می‌توانست با برچسب‌هایی همچون خیانت، آن هم خیانت به اسلام روبرو شود. در روایت‌ها و خاطرات بازمانده که اکثر آنها متعلق به انقلابیون هوادار آیت‌الله خمینی است به کرات به ارتباط اعضای بیت و اطرافیان و حواشی خوئی با سفارت ایران و حتی نمایندگان ساواک اشاره شده و گاه برخی از آنان، متهم به جاسوسی و مواجب‌گیری از حکومت ایران نیز شده‌اند. شیوه روایت‌گری نیز براساس همان تعریف اولویت‌هاست. یعنی ارتباط با سفارت شاهنشاهی ایران، مترادف است با خیانت به نهضت اسلامی ایران.

بدیهی است که در سمت دیگر نیز ارتباط با حکومت عراق و هر نوع همکاری با آن بر همین اساس ارزیابی و برچسب‌گذاری می‌شد. در حالی که اطرافیان و حواشی خمینی، اطرافیان خوئی را به ارتباط با حکومت ایران و جاسوسی برای آن متهم می‌کردند، هواداران خوئی نیز اطرافیان خمینی را به بده بستان و ارتباط با دستگاه حکومت بعثی منسوب می‌کردند.

اگر عملکرد طرفین در چارچوب این اولویت‌ها مورد تحلیل قرار گیرد، تناقض یا خیانتی دیده نمی‌شود. به عنوان نمونه ملاقات نمایندگان خوئی با مقامات سفارت ایران در عراق در آذر ۵۴ و ملاقات خودش با سفیر ایران در اسفند همان سال در اوج تسفیر سوم ایرانیان و ابلاغ ادعیه خیر به شاهنشاه ایران و درخواست برای حمایت از حوزه نجف در برابر رژیم بعثی عراق (طباطبایی‌فر، ۱۴۰۲، صص. ۲۵-۳۲۳) البته به مذاق اطرافیان انقلابی خمینی خوش نمی‌آمد اما چنانکه رفت اولویت مرجع نجف و اطرافیان

او حفظ حوزه نجف بود و چنین عملی در چارچوب آن اولویت، کنشی صحیح و قابل توجیه می‌نمود.

از سوی دیگر، ارتباط اطرافیان آیت‌الله خمینی با بعثی‌ها، استفاده از امکانات حکومتی عراق همچون رادیوی دولتی عراق برای مبارزه علیه رژیم ایران و مساعدت‌های گاه و بی‌گاه مقامات عراق در حق اطرافیان و حواشی خمینی در برابر رفتار سبعانه آنها با مراجع نجف و طلاب آن، البته خوشایند نجفی‌ها نبود و خشم‌شان را برمی‌انگیخت. در اولین دوره تسفیر در ماه‌های آغازین سال ۱۳۴۸ه.ش رژیم بعثی عراق، آیت‌الله سیدمحسن حکیم، زعیم وقت حوزه نجف را به حصر خانگی انداخت و پسرش سید مهدی به اتهام جاسوسی تعقیب قرار گرفت (تبرائیان، ۱۳۸۷، صص. ۲۷-۵۲۵). اندکی بعد سیدمصطفی فرزند ارشد خمینی نیز بازداشت شد (راعی، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۱) اما فاصله رفتاری که با سیدمصطفی خمینی شد، با برخوردی که با فرزند حکیم شد، از زمین تا آسمان بود. فرزند خمینی را در بغداد به دیدار رئیس جمهور بردند، مورد دلجویی قرار گرفت، یک ساعت مچی به او هدیه دادند و با احترام به نجف بازآوردند (بهبودی، ۱۳۹۶، ص. ۶۰۴).

احتمالاً در همین زمان بود که بعثی‌ها به سیدمصطفی پیشنهاد دادند تا از امکانات رادیو عراق علیه ایران استفاده نماید. سیدمصطفی این پیشنهاد را به سید محمود دعایی ارائه و او را مأمور تهیه و اجرای برنامه‌ای رادیویی علیه حکومت ایران کرد. این برنامه که صدای روحانیت مبارز ایران نام گرفت از این زمان تا اواخر سال ۱۳۵۳ ادامه یافت (دعایی، ۱۳۸۷، صص. ۹۵-۸۳). البته که همکاری با حکومتی سنی علیه تنها حکومت شیعی جهان، برای نجف قابل قبول نبود اما مهم‌تر از آن، همکاری با حکومت بعثی عراق که در حال متلاشی کردن حوزه نجف و هتک مراجع آن بود، گناهی نابخشودنی محسوب می‌شد. این مسئله حتی از نظر همان طلاب انقلابی هم قابل فهم بود. چنان‌که دعایی خود روایت می‌کند که یک بار در نجف کارت تردد او به ساختمان رادیو را دزدیدند تا با انداختن آن در منزل مراجع، او را لو بدهند و افشا و بدنام کنند (دعایی، ۱۳۸۷، ص. ۹۵).

بنا بر آنچه گفته شد، بخش بسیار مهمی از اختلافات و معارضات طرفین بر سر عمل

به اولویت‌هایشان که اولویت طرف دیگر نبود شکل گرفت. اولویت نجف و زعیم آن، حفظ حوزه نجف و استقلال آن بود. برای تحقق این اولویت، نجف نگاهی به پادشاه ایران در جایگاه شاهنشاه اسلام‌پناه داشت. البته در راستای این اولویت، زعیم نجف حتی گاه خود را مجبور می‌دید که به خواسته‌های رژیم بعثی نیز تن دهد. اما در نهایت نجف، خود را موظف به پشتیبانی و حمایت از سلطنت مشروطه شیعی ایران می‌دانست و پادشاه ایران را موظف به حمایت از نجف.

گذشته از موضوع اختلافات فقهی آشکار بر سر اختیارات ولی فقیه در نگاه آیات خویی و خمینی - که پیشتر اشاره‌ای به آن شد - خویی و حواشی او در ماندگاری و کارآمدی چنان نظامی نیز تردیدهای جدی داشتند (فراتی، ۱۳۷۹، صص ۳۵-۱۳۴). در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی ایران، خویی حتی متقاعد شده بود که خطر حاکمیت کمونیسم در ایران واقعاً جدی است و کار از دست مراجع خارج شده است (انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ۱۳۸۴، ج ۱۷، ص ۴۰۸). او حتی زمانی که دریافت رژیم سلطنتی ایران قطعاً رفتنی است در آخرین اعلامیه خود در آذر ۵۷ ضمن حمایت از انقلابیون به مردم ایران هشدار داد که «نه تنها وضع فعلی را در نظر گرفته، بلکه آینده دور یا نزدیک را نیز مورد رسیدگی قرار دهند» (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۹۱). در این آخرین اعلامیه خویی در آستانه انقلاب نیز ردپای اولویت‌های نجف و زعیم آن را می‌توان به روشنی مشاهده کرد: حفظ حوزه نجف و حکومت شیعی ایران.

نجف، نگران بود که با انقلاب، نه فقط تنها حکومت شیعه جهان اسلام، نابود شود که با از دست رفتن آن، حوزه نجف نیز بدون پشتیبان در چنگ رژیم بعثی رها شده و مضمحل شود. گرچه نگرانی اول، محلی از اعراب نیافت و حاکمیت ولایت فقیه شیعی بر ایران تثبیت شد اما پیش‌بینی دوم پس از انقلاب ایران و تا پایان حیات رژیم بعثی عراق تا حد زیادی رنگ واقعیت به خود گرفت. با وقوع انقلاب ایران و فضای ترس عمومی در منطقه از صدور انقلاب به سایر ممالک اسلامی و به خصوص با آغاز جنگ میان عراق و ایران، فشار رژیم بعثی بر حوزه نجف، روزافزون و توان‌فراستر از پیش، با شدت هرچه تمام‌تر استمرار یافت. در فضای دشمنی دو کشور که دورنمایی برای پایان

آن نیز متصور نبود، نه حوزه قم و نه حکومت اسلامی ایران، قادر به اعمال حمایت یا پشتیبانی از نجف نشد. حوزه نجف که تعداد طلابش روزگاری به ۱۳ هزار نفر می‌رسید (جعفریان، ۱۳۸۶، ص. ۱۱۰) چنان تحت فشار قرار گرفت که تعداد طلاب آن در سال ۱۳۶۲ به حدود ۵۳۰ نفر تقلیل یافت. این تعداد تا سال ۱۳۶۶ بنا به گزارش استخبارات عراق به ۳۰۰ نفر تنزل یافته بود (کاظم، ۲۰۱۸، صص. ۱-۴۰).

نتیجه‌گیری

آیت‌الله خوبی که در سال‌های ۴۱ و ۴۲ حمایت قاطعی از نهضت اسلامی ایران کرده بود، در دوره زعامتش دیگر نه تنها حاضر به چنین حمایتی نشد که در مواردی عملکردش، خشم انقلابیون ایران را نیز برانگیخت. در روایت‌های روحانیون مبارز و انقلابی هوادار آیت‌الله خمینی، معمولاً این بخش اخیر عملکرد خوبی، به تأثیرگذاری، تفتین و تلقین اعضای بیت و حواشی او منتسب شده است. اگرچه تأثیرگذاری اعضای بیت و اطرافیان در تصمیم‌گیری‌ها و عملکردهای یک مرجع را به هیچ روی نمی‌توان نادیده گرفت، اما چنانکه تشریح شد عملکردهای هر دو طرف ماجرا در چارچوب‌های مشخص و براساس اولویت‌های معلومی صورت می‌گرفت که قابل فهم و پیش‌بینی می‌نمود. بر مبنای این اولویت‌ها، فی‌المثل به همان اندازه که ارتباط‌گیری خوبی و حواشی او با حکومت ایران موجه بود، استفاده اطرافیان خمینی از امکانات دولتی عراق علیه رژیم ایران نیز قابل توجیه بود.

اختلافات فقهی، تفاوت چارچوب‌های نظری، رقابت‌های سنتی و اولویت‌های متضاد دو طرف، البته جایی برای همگرایی باقی نمی‌گذاشت. به مانند هر فضای رقابت سیاسی دیگری، در اینجا نیز وقوع معارضه امری غیرطبیعی نبود. اما آنچه این معارضه را از نگاه درونی، غیر طبیعی و از نگاه بیرونی غیراخلاقی می‌ساخت آن بود که در نگاه درونی، افراد درگیر در ماجرا از هر دو سو، ظاهراً فهم شفاف‌تری از چارچوب‌ها و اولویت‌های طرف مقابل نداشتند یا اگر داشتند نیز چنان در حقانیت چارچوب‌ها و اولویت‌های خویش محصور بودند که اساساً هیچ‌گونه حقانیت یا مشروعیتی برای

چارچوب‌ها و اولویت‌های طرف دیگر قائل نمی‌شدند. در نگاه بیرونی نیز برای ناظر متدینی که خارج از این معارضه بود، فهم چنین دشمنی‌ای که گاه و بی‌گاه به بروز اعمالی غیراخلاقی آن هم از طرف اطرافیان و حواشی دو مرجع تقلید بزرگ می‌انجامید، بسیار سخت بود.

ملاحظات اخلاقی

حامی: مقاله حامی مالی ندارد.
مشارکت نویسندگان: نویسنده در آماده‌سازی مقاله به طور کامل مشارکت داشته است.
تعارض منافع: بنا بر اظهار نویسنده در این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافی وجود ندارد.
تعهد کپی‌رایت: طبق تعهد نویسنده حق کپی‌رایت رعایت شده است.

منابع

- احمدی، سیدعباس، و جاسم نژاد، مسعود (۱۳۹۴). از نجف تا قم: ژئوپلیتیک اندیشه سیاسی شیعه. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- احمدی، محمدرضا (۱۳۸۴). خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی. ۲ جلد. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- اسناد انقلاب اسلامی (۱۳۷۴). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- اکبری، مرتضی (۱۳۹۹). تاریخ سیاسی عراق از ۱۹۲۰ تا ۲۰۰۳ میلادی؛ با تکیه بر عصر صدام حسین و حزب بعث. تهران: انتشارات هاوار.
- انصاری قمی، ناصرالدین (۱۳۷۱). نجوم امت: حضرت آیت‌الله سیدابوالقاسم خوئی. فصلنامه نور علم. (۴۷)، ۱۰۰-۵۲.

- انصاری، حمید (۱۳۹۲). *حدیث بیداری؛ زندگینامه امام خمینی از تولد تا رحلت*. چ ۴۴. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- انصاری، حمید، بصیرت‌منش، حمید، و شهرآبادی، مجتبی (۱۴۰۲). "نقش بیوت در عملکرد مراجع تقلید شیعه (نمونه‌ها: آیات حائری یزدی، بروجردی و حکیم)". *فصلنامه تاریخ و تمدن اسلامی*. (۱۹) ۴۴، ۱۲۴-۹۱.
- DOI: 10.30495/JHCIN.2023.23238
- انصاریان خوانساری، محمدتقی (۱۳۹۶). *شمع همیشه فروزان؛ خاطرات و اسنادی منتشر نشده درباره آیت‌الله‌العظمی خویی*. قم: انتشارات انصاریان.
- *انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک* (۱۳۸۴). جلد ۱۷. تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- بشارت، مهدی (۱۳۹۱). *اصول و مبانی مکتب سیاسی نجف*. با مقدمه: جلال درخشه. تهران: دانشگاه امام صادق.
- بصیرت‌منش، حمید (۱۳۹۲). *علما و رژیم رضا شاه؛ نظری بر عملکرد سیاسی و فرهنگی روحانیون در سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰*. تهران: موسسه چاپ و نشر عروج.
- بصیرت‌منش، حمید (۱۳۹۷). *حوزه نجف و تحولات سیاسی ایران (از جنبش مشروطه تا انقلاب اسلامی)*. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- بهبودی، هدایت‌الله (۱۳۹۶). *الف لام خمینی؛ زندگی‌نامه امام روح‌الله موسوی خمینی*. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- *تاریخی قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد* (۱۳۷۸). ۳ جلد. تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- تبرائیان، صفاء‌الدین (۱۳۸۷). *احیاگر حوزه نجف؛ زندگی و زمانه آیت‌الله‌العظمی سید محسن حکیم*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- جعفریان، رسول و بصیرت‌منش، حمید (۱۳۹۰). حوزه نجف و نهضت روحانیون ایران در نیمه دوم سال ۱۳۴۱. پژوهشنامه متین. ۱۳ (۵۰)، ۳۵-۵۴.
DOR: 20.1001.1.24236462.1390.13.50.3.5
- جعفریان، رسول (۱۳۸۶). تشیع در عراق، مرجعیت و ایران. تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- خاطرات آیت‌الله سیدعباس خاتم یزدی (۱۳۸۱). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خاطرات سال‌های نجف (۱۳۹۲). ۲ جلد. چ ۲. تهران: موسسه چاپ و نشر عروج.
- خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی (۱۳۷۶). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خمینی، (امام) روح‌الله (۱۳۸۹). صحیفه امام. ۲۲ جلد. چ ۵. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خویی، سیدابوالقاسم (۱۳۸۳ق). تصریحات خطیره للامام الخویی حول التغلغل اليهودی فی ایران. الهیئه العلمیه فی النجف الأشرف. نجف: مطبعه الآداب.
- دوانی، علی (۱۳۷۷). نهضت روحانیون ایران. ۱۰ جلد. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دوانی؛ علی (۱۳۴۱). نهضت دو ماهه روحانیون ایران. قم: حکمت.
- راعی گلوجه، سجاد (۱۳۸۹). زندگینامه و مبارزات آیت‌الله سیدمصطفی خمینی. چ ۲. تهران: موسسه چاپ و نشر عروج.
- رجبی، محمدحسن (۱۳۷۸). زندگینامه سیاسی امام خمینی. ۲ جلد. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- رحمانی، محمدعلی (۱۳۹۷). امام بدون تحریف. مصاحبه حجت‌الاسلام محمدعلی رحمانی با خبرگزاری تسنیم. ۱۲ خرداد ۱۳۹۷.

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1397/03/12/1733920/>

- رشیدی، احمد (۱۳۸۳). *خاطرات آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
 - رنجبر کرمانی، علی اکبر (۱۳۸۹). *روزشمار زندگی امام خمینی*. چ ۳. تهران: موسسه چاپ و نشر عروج.
 - روحانی، حسن (۱۳۷۸). *خاطرات حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر حسن روحانی*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
 - روحانی، سیدحمید (۱۳۸۱). *نهضت امام خمینی*. ۳ جلد. تهران: موسسه چاپ و نشر عروج.
 - *روزنامه اطلاعات*، شماره ۱۱۱۰۹، ۱۸ خرداد ۱۳۴۲.
 - *روزنامه کیهان*، شماره ۵۳۲۰، ۱۲ فروردین ۱۳۴۰.
 - *سیر مبارزات امام خمینی در آئینه اسناد (به روایت اسناد ساواک)* (۱۳۸۶). ۲۲ جلد. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 - شبیری زنجانی، سیدموسی (۱۳۸۹). "آیت‌الله صدر و دغدغه مدیریت حوزه؛ گفتاری منتشر نشده از آیت‌الله‌العظمی شبیری زنجانی درباره آیت‌الله‌العظمی سیدصدرالدین صدر". *فصلنامه یادآور*. (۶ و ۷ و ۸)، ۳۴۳-۳۴۴.
- <https://www.noormags.ir/view/fa/magazine/number/43925>
- شریف رازی، محمد (۱۳۳۲). *آثار الحجه*. قم: کتابفروشی برقی.
 - شریف رازی، محمد (۱۳۵۲). *گنجینه دانشمندان*. ۹ جلد. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
 - صبوریان، محسن (۱۳۹۸). *تکوین نهاد مرجعیت تقلید شیعه*. چ ۲. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

- طباطبایی، سیدصادق (۱۳۸۷). *خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبائی*. ۳جلد. تهران: موسسه چاپ و نشر عروج.
 - طباطبایی فر، سیدمحسن (۱۴۰۲). *سایه روشن حیات سیاسی آیت‌الله خویی*. تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
 - عباسی، محمدحسن و نخبه، علیرضا (۱۳۹۶). *همراه دوران غربت؛ خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سیدرضا برقی*. تهران: موسسه چاپ و نشر عروج.
 - فراتی، عبدالوهاب (۱۳۷۹). *تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی*. ۲ جلد. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
 - فراتی، عبدالوهاب (۱۴۰۰). *مدارس فکری حوزه نجف و نسبت آنها با اندیشه انقلاب اسلامی*. قم: مکتب اندیشه.
 - فراتی، عبدالوهاب (۱۴۰۲). *تحلیلی بر مدرسه فکری سیاسی آیت‌الله خویی*. فصلنامه *اندیشه سیاسی در اسلام*. ۱۰ (۳۵)، ۶۳-۹۰.
- https://andishehsiyasi.r-i-khomeini.ac.ir/article_178038_01521179e36625205413f3895518c22d.pdf
- فلاحی، اکبر (۱۳۹۰). *تاریخ شفاهی زندگی و مبارزات امام خمینی در نجف*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
 - کاظم، عباس (۲۰۱۸). *الحوزه تحت الحصار؛ درسه فی ارشیف حزب البعث العراقی*. بیروت: جامعه الکوفه.
 - محتشمی‌پور، سیدعلی‌اکبر (۱۳۷۶). *خاطرات سیدعلی‌اکبر محتشمی‌پور*. تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
 - منتظری، حسینعلی (۱۳۷۹). *خاطرات آیت‌الله‌العظمی منتظری*. بی‌جا: بی‌نا.

-
- موسوی تبریزی، سیدحسین (۱۴۰۱). *خاطرات آیت‌الله سیدحسین موسوی تبریزی*. ۲. جلد. چ ۳. تهران: موسسه چاپ و نشر عروج.
- موسوی تبریزی، سیدحسین (۱۴۰۲). "نامه دوازده امضایی؛ تاثیر اساتید برجسته حوزه علمیه بر فراگیر شدن مرجعیت امام خمینی". *هفته‌نامه حریم امام*. ۱۲ (۵۵۷-۵۵۶).
http://www.imam-khomeini.ir/fa/c202_162427/.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی